

قدیمی، کارمندان دولت، پلیس و رهبران دینی مسلمان مانند ملاها و مجتهدان... که با هرگونه تغییر در سازمان اقتصادی و سیاسی فعلی مخالف هستند. [۱۳۱]

دربارهٔ مسألهٔ جدایی از ایران، شعبهٔ محلی حزب توده، برای اینکه احزاب دست راستی منطقه را معتقد کند که بی‌هیچ تردیدی به حفظ تمامیت اراضی ایران پای‌بند است، از همه توان خود بهره‌جست. برای گریز از درگیری در بحثِ روش سیاسی اتحاد شوروی نسبت به الحاق سرزمین‌های مجاور خود، یکی از سخنگویان حزب توده کوشید برای نشان دادن وفاداری حزب توده به ایران، با انتقاد از تمایلات توسعه‌طلبانهٔ ترکیه همسایه، وجههٔ محلی حزب را تقویت کند، به عبارتی دیگر به در زد تا شاید دیوار بشنود:

مدتی است که زمامداران ترکیه، داعیهٔ قیادت شرق را در سر می‌پرورانند... و نقشهٔ مندرس پان‌ترکیسم را روی میز گذارده و با نظر حسرت و آرزو به مطالعهٔ آن می‌پردازند... باید به اینان گفت که کدام آذربایجانی است که برخلاف تمامیت میهن عزیز خود گام بردارد... آذربایجانی میهن خود ایران را از هر ایرانی دیگر بیشتر دوست دارد و در هر موردی برای دفاع از آزادی و استقلال و تمامیت آن حاضر و آمادهٔ فداکاری است. [۱۳۲]

علی‌رغم همهٔ این اقدامات، حزب توده در کوشش خود برای کاستن از ترس مخالفانش کامیاب نبود. جو نسبتاً آرامی که به مدتی طولانی بر اردوگاههای مخالفان چیره بود، به درازا نکشید. در اواسط سال ۱۹۴۵ (۱۳۲۴ خ) گزارش‌ها دال بر این بود که زد و خورد بین گروههای سیاسی رقیب در این منطقه به میزان نگران‌کننده‌ای رسیده است. اعضای حزب توده و دفاتر این حزب آماج عمدهٔ حملات دست راستی‌ها بودند. خانهای ایلات ذوالفقاری و شاهسون اعلام داشتند که این حملات را سازماندهی کرده‌اند.

در آوردن نمونه‌ای از بی‌نظمی‌های گستردهٔ آن روزها، موارد عملیات شبه‌نظامی و افزایش خشونت در آذربایجان، روزنامه رسمی حزب توده، رهبر، چنین گزارش داده است: در زنجان، ذوالفقاریهای مسلح، حمله علیه حزب توده را اداره کردند و تقریباً بر تمام منطقه تسلط دارند. [۱۳۴] در اردبیل، یورتچی، خان معروف شاهسون، مورد حمایت کامل ملاهای محلی است و بنابراین قضیه را به عنوان جهاد علیه حزب توده در منطقه می‌شمارد. به همین نحو، اسفندیاری و مظفر صولتی، دو زمین‌دار ثروتمند، گروه اوباش را در مراغه مسلح ساختند. [۱۳۵] «انجمن خیریه» هم گروه نظامی خودش را در میانه سازماندهی می‌نماید. [۱۳۶]

در سراب، مرد فعال معروف حزب توده، غلام یحیی دانشیان به دست لات و لوت‌هایی که مقامات شهرداری آنان به راه انداخته بودند، مضر و شد [۱۳۷] و سرانجام در ارومیه، پس از این که قائم مقام استاندار سرهنگ زنگنه، همه فعالیت‌های حزب توده را منع کرد، چماق به دست‌ها خانه چند هوادار حزب را به آتش کشیدند. [۱۳۸]

شاید شدیدترین این زد و خوردها، در دهم اوت (۱۹ مرداد) رخ داد، هنگامی که گروهی از هواداران حزب توده با به راه انداختن جشنی به مناسبت سالگرد انقلاب مشروطه تصمیم گرفتند که تا ده لیقوان، که چندان هم از تبریز دور نیست، راه پیمایی کنند. حاج احتشام لیقوانی، زمین‌دار عمده منطقه، با حمله به تظاهرکنندگان جشن را برهم زد. هواداران حزب توده به دادگاه تبریز شکایت بردند و برای تجمع خود اجازه قانونی گرفتند و یک‌بار دیگر به سوی لیقوان به راه افتادند. این بار قاضی دادگاه بخش هم با آنان بود. در زد و خورد مسلحانه‌ای که بیرون از دهکده روی داد هشت نفر از جمله خود حاج احتشام لیقوانی کشته شدند. [۱۳۹]

در حادثه لیقوان، برای نخستین بار، احزاب دست چپی در آذربایجان در برابر مخالفان، تصمیم به مسلح کردن خودشان گرفتند. شعبه آذربایجان حزب، در تلگراف ارسالی به حکومت تهران اعلام کرد که:

لیقوان اولین سنگری است که آنجا شعار «مشت در برابر مشت، و خون در برابر خون»، اجرا شده و بعد از این هم این شعار دستورالعمل مبارزین آذربایجان خواهد بود. [۱۴۰]

از این گذشته، [روزنامه] رهبر گزارش داد که در پایان کنفرانس مشورتی منعقد در تبریز، ۱۱۵ نماینده از ۳۳ شعبه محلی حزب توده در آذربایجان بی قید و شرط اعلام کرده‌اند که: انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی باید از هر راهی که پیش آید عملی شود. سی و هفت سال است که این انجمن‌ها را تعطیل کرده‌اند. اهالی آذربایجان دیگر اجازه نخواهند داد که قانون اساسی اجرا نشود. [۱۴۱]

نخست‌وزیر صدر [الاشراف] صریحاً بی‌اعتنایی خود را به این‌گونه اعلامیه‌ها ابراز داشت. او در مجلس اعلام داشت که حتی اگر صدها فقره از چنین تلگراف‌هایی به تهران فرستاده شود، نگران نیست. در همین اوضاع و احوال، در تهران شایعاتی درباره تبریز رواج یافته بود که «آذربایجان، در التهاب است و آماده شوریدن». اگر حکومت مرکزی، پیش از بروز این

نشانه‌ها توجه خود را به رفاه آذربایجان نشان داده بود، وضعیت تشنج به این درجه بسیار حاد نمی‌رسید. بسیاری از آذربایجانی‌ها احساس می‌کردند که حکومت مرکزی نه تنها در پاسخ به تقاضای آنان برای اصلاحات و دگرگونی‌ها کاری انجام نداده بلکه از این گذشته، از زمان نخست‌وزیری سهیلی، روش سرکوبی تمام‌عیار را دنبال کرده‌است. در نخست‌وزیری صدر [الاشراف] فشار حکومت به اوج خود رسید و نیل به سازشی سیاسی که بتواند از درگیری نهایی جلوگیری کند خیلی دیر شده بود. اینک آذربایجان آستان حوادث ناگواری بود.

۵

حزب دموکرات آذربایجان

در ایران طبقات هنوز خیلی از هم دور نشده‌اند. مخصوصاً طبقات پایینی مثل کارگر، دهقان، کسبه و پیشه‌وران در بسیاری از موارد باهم منافع مشترک دارند. بنابراین، در ایران زمینه‌ای برای تشکیل یک حزب، به معنای دقیق کلمه طبقاتی، وجود ندارد. فعلاً در اینجا حزب یا احزابی می‌توانند پیشرفت کنند که حفظ منافع طبقات مشترک‌المنفعه‌ای را که نام بردیم، هدف خود قرار دهند.

جعفر پیشه‌وری، «دربارهٔ حزب: حزب درست و حسابی کدام است؟»

آژیر، شماره ۱۵۶

تشکیل حزب

از زمان‌های کهن، مشخصهٔ تاریخ ایران، دوره‌های متناوبی از اشکال متمرکز و غیرمتمرکز حکومت بوده است. طی دوره‌هایی که حکومت متمرکز، مقتدر و مؤثری وجود

نداشته، در مناطق مختلف ایران جریان‌های نامتجانس سیاسی به صورتی آشکار بر طبل جدایی سیاسی می‌کوبیدند. این امر غالباً به تحولات ناهموار سیاسی و در نتیجه و به‌خصوص به فقدان تفکر سیاسی هماهنگ در سطح ملی منتهی می‌شد. در چنین دوره‌هایی نه تنها برای حکومت مرکزی نگاه‌داشتن یک خط‌مشی سیاسی ملی در سراسر کشور دشوار بوده، بلکه برای مخالفان سیاسی هم متقابلاً مشکل بود که به برنامه حزبی منسجمی دست یابند. هم حکومت و هم مخالفان، با این مشکل روبه‌رو بودند که چگونه برای یک حزب «ملی» با برنامه «ملی» کارآمدی، بسیج مطلوب را به‌راه اندازند. از آغاز تشکیل احزاب سیاسی در ایران این موضوع بیشترین توجه برنامه‌ریزان حزب‌ها و به‌ویژه کاردانیان سیاسی اردوی مخالف دولت را به خود جلب کرده است.

بلافاصله پس از جنگ جهانی اول، دموکرات‌های پیشگام، با مشکل تنظیم خط‌مشی سیاسی که در سطح ملی قابل اجرا باشد، روبه‌رو شدند. به همین نحو، در طی جنگ جهانی دوم، حزب توده می‌بایست مسأله تنظیم خط‌مشی ملی منسجمی را سر و صورت می‌داد. حزب توده که بیشتر براساس نمونه «جبهه متحد» کمیترون پایه‌ریزی شده بود، نه مانند ساختار حزب‌های پرولتاریایی بر مبنای یک طبقه خاص، [۱] یک خط‌مشی ملی را بر پایه نهضت طبقاتی در پیش گرفت. به هر صورت، رهبری حزب توده خیلی زود این واقعیت را درک کرد که غیرممکن است روش سیاسی واقعی حزب در سطح ملی هوادارانی پیدا کند. هرچند حزب می‌توانست خارج از مقر خود در تهران، مانند حوادثی که در اصفهان روی داد، قدرت خود را به نمایش بگذارد، اما به صلاح نبود که اعضای حزب نظرات سیاسی خود را صریحاً ابراز کنند. البته، اعضای حزب و هوادارانش در جنوب (کشور) ملزم به تقیه بودند تا در امن و امان زندگی کنند اما در شعبه‌های شمال (کشور)، از امتیاز زندگی در سرزمین به اصطلاح «آزاد شده» برخوردار بودند.

در چنین جو حاکمی، برخی از کمونیست‌های قدیمی، مانند پیشه‌وری، برنامه حزب توده را قبول نداشتند و به جای روش سیاسی طبقاتی، از روش سیاسی «ملی» جانبداری می‌کردند. پیشه‌وری در این مرحله از زندگی سیاسی اش اصطلاح ملت را به‌طور صریح برای اشاره به کل ملت ایران از جمله آذربایجانیان به کار می‌برد. دلایل اصلی این کمونیست کهنه کار را می‌شد این چنین خلاصه کرد:

الف) در جامعه ایران، اختلاف طبقاتی و در نتیجه آگاهی طبقاتی هنوز به آنجا نرسیده است که گفتگوی از منافع طبقاتی و مبارزه طبقات معنا پیدا کند.

ب) مانع حقیقی توسعه بیشتر اقتصادی و سیاسی ایران، نیروهای امپریالیست بیگانه‌اند و نه طبقه مالکان بومی.

در سلسله مقالاتی که در آژیر چاپ شد، پیشه‌وری با وضوح، مفهوم یک حزب سیاسی مبتنی بر طبقه را در ایران رد می‌کرد و یادآوری می‌نمود که:

در ممالک عقب‌مانده تعیین مقام افراد، حتی دسته‌ها و طبقات، بسیار مشکل است. مثلاً در ایران خودمان هنوز طبقات به شکل کلاسیک که در دنیای مرفعی مشاهده می‌شود تقریباً به نظر نمی‌آید. میان ملاک و رعیت دسته انبوهی از خرده مالکین وجود دارد که، در درجات متنوع، میان این دو طبقه را پُر کرده بلکه تا اندازه‌ای آن‌ها را به هم بسته و مربوط نموده است. اغلب کارگران شهری ما هنوز پیشه‌وراند و در کلبه خود با شاگردان در یک جا کار می‌کنند. اغلب سرمایه‌داران صنعتی ما هنوز از تجارت، حتی ملاکی برکنار نیستند. [۲]

از این گذشته، پیشه‌وری، درباره سرشت احزاب سیاسی در ایران نظرات خود را چنین تشریح می‌کرد:

در ممالک غیرپیشرفته، مثل ایران... حزب به تمام معنی طبقاتی ممکن نیست به وجود بیاید. اگر چنین سازمانی هم باشد قطعاً بسیار ضعیف خواهد بود. و روی این اصل است که بیشتر احزاب ممالک شرقی جنبه ملی و توده‌ای پیدا می‌کنند. [۳]

یک سال بعد، در سپتامبر ۱۹۴۵ (شهریور ۱۳۲۴ خ)، زمانی که «فرقه دموکرات آذربایجان» تازه پا گرفته و بیش از چند روز از عمرش نمی‌گذشت، پیشه‌وری، در مقاله‌ای زیرعنوان «وظیفه تاریخی حزب ما» حزب توده را این‌گونه ارزیابی کرد:

حزب توده، در عمل به صورت حزبی طبقاتی درآمده بود. در این حزب، به جز کارگر و دهقان و برخی از روشنفکران طبقه پایین، به کسی اجازه ورود داده نمی‌شد. وظایف و شعارهای حزب را فقط منافع این طبقات و گروه‌ها تعیین می‌کرد. به همین خاطر حزب توده در میان مردم به عنوان حزب چپ خوانده می‌شد و اعضای این حزب شعارهای چپی به کار می‌بردند. ما اما، برای تأمین آزادی ملی، دست کمک به سوی همه دراز می‌کنیم. از مالک تا رعیت، از کارگر تا سرمایه‌دار، همه باهم در راه ترقی و سعادت آذربایجان تلاش خواهیم کرد. [۴]

کسانی مانند پیشه‌وری، شبستری و بادگان که نخستین اعلامیه فرقه دموکرات آذربایجان را امضاء کرده بودند، به راستی آگاهانه از هرگونه اشاره‌ای به مسأله تفاوت‌های طبقاتی دوری گزیده و به این موضوع چنین اندیشیده بودند که متن اعلامیه باید خطاب به وسیع‌ترین طیف اجتماعی باشد. در سوم سپتامبر ۱۹۴۵ میلادی (۱۲ شهریور ۱۳۲۴ خ) اعلامیه یاد شده، به دو زبان فارسی و آذری، در تبریز به چاپ رسید. غیر از سه نفر مذکور، بیست و هشت نفر دیگر هم زیر اعلامیه را امضاء کرده بودند. در بین این عده، حتی مالک، تاجر و دیگر افراد سرشناس دیده می‌شد. [۵] بر پایه اسناد فرقه دموکرات آذربایجان، پیشه‌وری و شبستری در اوایل شهریور ۱۳۲۴ خ (حدود اواخر اوت ۱۹۴۵ میلادی) به مشورتی طولانی و دقیق پرداختند. پس از آن، پیشه‌وری، روزنامه آذیر را در تهران به یکی از همکاران خود واگذاشت و خود به سوی تبریز حرکت کرد و در آنجا به همراه شبستری با بادگان که در آن هنگام رئیس کمیته آذربایجانی حزب توده بود به مذاکره نشست و کوشید او را به ضرورت تشکیل حزب سیاسی جدیدی برای آذربایجان راضی کند. [۶]

از جمله کسانی که معتقدند «طرح» فرقه دموکرات آذربایجان، عمدتاً به وسیله شوروی‌ها ریخته شده، انور خامه‌ای است. او می‌نویسد پیشه‌وری تهران را بین اواخر ژوئیه و آغاز اوت (یعنی حدود نیمه اول مرداد) ترک کرد نه در آخر اوت. او در تبریز نفوذ خود را به کار برد تا بتواند اوانسیان و گروه وی را که با گرایش طرفداران باقراوف مخالف بودند، اخراج کند. از این گذشته، پیشه‌وری توانست بادگان را به جای امیرخیزی به مدیریت کمیته آذربایجانی حزب توده برگمارد. [۷]

اعلامیه اولیه فرقه دموکرات آذربایجان دوازده اصل دربر داشت. در این اصول، پس از اشاره به تعهدی استوار پیرامون استقلال و تمامیت ایران، فرقه آزادی داخلی، و «مختاریت مدنی» (خودمختاری فرهنگی) را برای مردم آذربایجان خواستار می‌شود. در این رابطه، در اعلامیه آمده بود که برای آموزش در سه سال اول مدرسه‌های ابتدایی، زبان آذربایجانی باید به عنوان تنها زبان به کار برده شود و پس از آن، زبان فارسی به عنوان «زبان رسمی» معرفی می‌گردید. و آن‌گاه در دبیرستان باید هر دو زبان به کار رود. به همین نحو، فرقه دموکرات آذربایجان، برگزاری هرچه زودتر انجمن‌های ایالتی و ولایتی را خواستار شد. فرقه، در رابطه با اقتصاد آذربایجان خواست خود را با اعلام جستجوی «راه‌های ارتباطی» جدید برای صدور تولیدات محلی و تنظیم خط‌مشی پیرامون استقرار صنایع جدید و مرمت صنایع قدیمی بیان داشت. اعلامیه می‌افزود که مالیات‌هایی که در آذربایجان گرفته می‌شود در بهتر شدن زندگی این

ایالت به کار برده خواهد شد. راجع به مالکیت، فرقه تنها خود را به مصادره آن زمین‌هایی ملزم ساخت که به وسیله مالکانی که آذربایجان را ترک گفته‌اند رها شده مانده است. آن‌گاه، این زمین‌ها، بدون هیچ قید و شرطی، بین کشاورزانی که روی این زمین‌ها کار می‌کنند، تقسیم خواهد شد. مالیات بر اراضی، برابر با نظام مالیاتی قدیمی ادامه خواهد یافت مگر «آن دسته از سیورسات‌های غیرقانونی که به وسیله مالکان وضع شده است» که ملغی خواهد شد. دربارهٔ مسأله نمایندگی (مجلس شورای ملی) ماده نهم اعلامیه، پس از مخالفت ورزیدن با شیوهٔ کنونی نمایندگی آذربایجان در مجلس، چنین اعلام می‌دارد که: «از آن جا که چهار میلیون نفر آذربایجانی در ایران زندگی می‌کند، لذا آذربایجان، به جای اینکه تنها بیست کرسی در مجلس داشته باشد، باید حدود یک سوم کرسی‌ها را تصاحب کند.»

برای توجیه اقدامات خود، در اعلامیه ذکر شده است که «هرکس مایل به استقرار قانون و نظم در سراسر کشور است، طبیعی است که باید گام نخست را با نظم دادن خانهٔ خود آغاز کند.» اعلامیه با ستایش از آذربایجان دموکراتیک، و ایرانی آزاد و مستقل و به‌ویژه با تمجید فرقه دموکرات آذربایجان به عنوان راهنمای راستین آزادسازی آذربایجان و نیز سرتاسر ایران، خاتمه می‌یابد. [۸]

گرچه فرقهٔ دموکرات آذربایجان، در طول سال بعد این خواسته‌ها را جرح و تعدیل کرد (که در فصل ششم بدان خواهیم پرداخت)، به اجرا درآوردن آنچه در اعلامیه سپتامبر [شهریورماه] گنجائیده شده بود به عنوان مبارزهٔ مهم این حزب باقی ماند. در نظر بسیاری از ایرانیان خارج از آذربایجان، پذیرش زبان آذربایجانی به عنوان زبان رسمی (هرچند نه زبان «دولتی») حساس‌ترین مسأله بود. برای بسیاری از ایرانیان، حتی آنان که در جناح آزادی‌خواهان طیف سیاسی بودند، پذیرش هر زبان دیگری به غیر از زبان فارسی، به عنوان زبان رسمی، چیزی کمتر از نخستین قدم در راه دستیابی به جدایی نبود.

برای بسیاری از روشنفکران ایرانی که در دورهٔ پس از مشروطه خواهی، یعنی دورهٔ عدم تمرکز و بعد در زمان حکومت متمرکز رضاشاه پرورش یافته بودند، زبان فارسی یکی از عوامل مهمی به شمار می‌رفت که خواهی نخواهی ضامن پیوند بخش‌های گوناگون ایران و تمامیت ارضی کشور بود. روزنامه‌های لیبرال، مانند آزادگان، ارس، داریا، و ایران ما ضمن ابراز بلادرنگ همدردی خود نسبت به تقاضاهای اولیه فرقه، کم و بیش به موضع حزب، راجع به مسأله زبان اعتراض کردند. [۹]

ایران ما، در سر مقاله‌ای زیر عنوان «زبان ملی هم‌میهنان آذربایجانی ما فارسی است» با

حد نبود که برنامه بلندپروازانه فرقه دموکرات و گنجاندن این مسأله را در اعلامیه فرقه توجیه کند. زبان، در کنار دیگر نشانه‌های نژادی و هویت ملی، نیرویی بالقوه برای انگیزش حمایت مردمی است و می‌تواند «مردم را وارد جریان تاریخ» کند. این دقیقاً همان چیزی است که پیشه‌وری در ماه سپتامبر ۱۹۴۵ (شهریور ۱۳۲۴ خ) انجام داد.

آری، پیشه‌وری سپتامبر ۱۹۴۵ (شهریور ۱۳۲۴ خ) دیگر همان پیشه‌وری چندسال پیش نبود. حتی با چند ماه گذشته نیز قابل مقایسه نبود. تا این اواخر او به عنوان سردبیر آژیر که روزنامه‌ای فارسی زبان بود در تهران زندگی می‌کرد. او حال به این باور رسیده بود که برای به حرکت درآوردن آذربایجانی‌ها در نهضت قومی - سیاسی فراگیر، نخست به یافتن عناصر موجد یکپارچگی که بتوان روی آنها تکیه کرد، نیاز دارد. در نظر او این چنین عناصری باید فراتر از تقسیمات طبقاتی باشد و آذربایجانی‌ها را از هم میهنان ایرانی‌شان ممتاز سازد. در این مورد پشتیبانی آذربایجانی‌ها از مسأله زبان نشان داد که این عنصر می‌تواند در نیرو بخشیدن به یکپارچگی مردم حول یک محور، مؤثرترین حربه باشد. برخی پنداشته‌اند که توجه ناگهانی پیشه‌وری به مسأله زبان، در اثر نفوذ آذربایجان شوری و مردانی بود مانند باقراوف و میرزا ابراهیم‌اوف، مقاله‌نویس آذربایجان شوری که او نیز هوادار آذربایجان بزرگ بود. [۱۳]

برای سازماندهی حزبی جدید بر پایه هویت آذربایجانی، مانع عمده وجود حزب توده بود. این حزب، تنها حزب چپی بود که در ایالت آذربایجان از پشتیبانی گسترده‌ای برخوردار بود و کم و بیش به جذب مردمی که بالقوه دارای ذهنی سیاسی بودند، موفق شده بود. در نتیجه چنین وضعی، در نگاه نخست، برای فرقه دموکرات تقریباً غیرممکن به نظر می‌رسید تا با حزب قدیمی چپ‌گرایی که در سطح ملی طرفدارانی داشت و از همه مهم‌تر مورد حمایت شوروی بود، به رقابتی پیروزمندانه برخیزد. از این گذشته، براساس نظام نامه حزب توده، اعضای آن اجازه نداشتند به دیگر احزاب سیاسی بپیوندند و تنها راه عملی برای پایه‌گذاران فرقه دموکرات این بود که کوشش کنند کمیته ایالتی حزب توده در آذربایجان برچیده شود و اعضای آن را تشویق نمایند به فرقه دموکرات بپیوندند. دانستن این نکته جالب است که در بین گروه رهبری کمیته ایالتی حزب توده افرادی بودند که اعتقاد داشتند چنین دگرگونی، درازمدت، منافع حزب توده را محافظت خواهد کرد. بدین معنا که حزب توده باید خود را از درگیری در زد و خورد های گفتگوبرانگیز با حکومت مرکزی دور نگاه‌دارد تا در نتیجه بتواند وضعیت قانونی خود را در پایتخت حفظ کند.

پس از رایزنی‌های مقدماتی بین پیشه‌وری، بادگان و شبستری، بادگان که رئیس کمیته

تجدید حمایت از فرقه، حکومت مرکزی و مجلس را به دادن پاسخ درخور به «درخواست‌های بجای» فرقه دموکرات ترغیب کرد. اما به هر حال، در این سرمقاله، ایران ما، عدم رضایت خود را از به کار بردن بعضی اصطلاحات توسط دموکرات‌های آذربایجانی چنین بیان می‌داشت:

ما در این جا نمی‌خواهیم بر سر الفاظ مبارزه کنیم، لیکن به نظر ما اگر نویسندگان فرقه دموکرات به جای «ملت آذربایجان» «مردم آذربایجان» بنویسند و بگویند خیلی مناسب‌تر خواهد بود. [۱۰]

در مورد مسأله زبان چنین می‌نویسد که:

احترام به زبان محلی آذربایجان، در نظر نویسندگان ما، به خوبی نمایان است، لیکن زبان محلی آذربایجان در نظر ما به هیچ وجه زبان ملی هم‌میهنان آذربایجانی ما نمی‌تواند باشد، زیرا ما مردم آذربایجان را ملتی جدا از خود و سایر هم‌میهنان نمی‌پنداریم. [۱۱]

از سوی دیگر، روزنامه دوزبانه آذربایجان که در پنجم سپتامبر (۱۴ شهریور) به نام نشریه رسمی فرقه دموکرات آذربایجان شروع به کار کرد در نخستین شماره خود تعهد مصالحه‌ناپذیر فرقه دموکرات را به قبول زبان آذربایجانی به عنوان زبان رسمی ایالت آذربایجان، این چنین روشن ساخت:

در طول سال‌ها، بسیاری از خائن‌ها و بیگانگان تلاش کرده‌اند تا زبان ما را از میان بردارند و یا مانع رشد آن شوند. به ویژه در زمان حکومت رضاخان دشمن آزادی، این تلاش بسیار گسترش یافت. اما ما نشان دادیم که از زبان خود دست بردار نیستیم. [۱۲]

مقایسه موضع‌گیری دموکرات‌های قدیمی آذربایجان در خصوص زبان با آنچه آشکارا در اعلامیه فرقه دموکرات آذربایجان آمده نشان از آن دارد که چگونه زبان آذربایجانی از یک وسیله ارتباطی به صورت وسیله‌ای برای ابراز هویت درآمده بود. نه خیابانی و نه همراهانش و نه حتی پیشه‌وری در طول حیات سیاسی خود پیش از تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان، برای پیشبرد اهداف خود اشتیاقی برای به کارگیری زبان آذربایجانی نداشتند. نمی‌توان منکر شد که اقدامات شدیدی که رضاشاه برای از بین بردن زبان‌هایی غیر از زبان فارسی در پیش گرفت به پیش آمدن بازتاب‌های منفی از سوی روشنفکران غیرفارسی زبان منتهی شد. اما، به هر حال، خشمی که از سیاست رضاشاه پیرامون زبان برانگیخته شده بود تا آن